

مقایسه اشعار تأملی بین جبران خلیل جبران و ویلیام بلیک

ابوذر کاظمی*

تاریخ دریافت: ۹۵/۲/۲۳

محمود شکیب**

تاریخ پذیرش: ۹۵/۶/۳

چکیده

در حقیقت موضوع این مقاله بحث دو محوری است؛ در یک بحث سخن از دو شاعر بلندآوازه در ادبیات و شعر عربی و انگلیسی می‌رود، و در دیگری سروده‌های اینان در ارتباط با رویکرد تأمل فکری در شعر معاصر مورد بحث و تحقیق قرار می‌گیرد؛ طبیعی است که به اقتضای محور نخست سخنانی در ارتباط با ادبیات تطبیقی و مکتب آمریکایی که منهج اصلی در مقایسه بین این دو شاعر در این نوشتار بوده است مجال طرح پیدا می‌کند و در ارتباط با محور دوم از میان چهار رویکرد عمده شعری یعنی رویکردهای میهنی، اجتماعی، فنی و فکری؛ از نمونه‌های شعری که از دو شاعر یادشده آورده‌ایم برمی‌آید که در اشعار تأملی بلیک مسائل اجتماعی و در اشعار تأملی جبران مسائل معنوی به صورت شاخصی جلوه‌گری می‌نماید.

کلیدواژگان: اندیشه، خیال، جلوه‌های تأملی، ویلیام بلیک، جبران خلیل جبران.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات تهران، تهران، ایران.

abuzarkazemi@yahoo.com

** عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، تهران، ایران.

نویسنده مسئول: ابوذر کاظمی

مقدمه

یکی از رویکردهای مهم ادبی که در دوره معاصر حیطه شعر را جولانگاه خود ساخته "اتجاه تأملی" است؛ تأمل در حقیقت ژرفاندیشی و غور در مسائل است و منظور از شعر تأملی شعری است که از ژرفاندیشی شاعر در طبیعت، حیات و آنچه پیرامون آن دو است حکایت می‌کند. ادبیات تطبیقی (Comparative Literature) شاخه‌ای از نقد ادبی است که از انعکاس و تأثیر ادبیات در ادبیات ملت دیگر سخن می‌گوید، مثلاً در تأثیر ادبیات ایران در ادبیات عرب و سایر کشورها و یا بر عکس بحث می‌کند. به عبارت دیگر ادبیات تطبیقی تصویر و انعکاس ادبیات و فرهنگ ملّتی است در ملّت یا ملّت‌های دیگر؛ اما گاهی بین آثار ادبی ملّت‌های گوناگون شباهت‌ها و مشترکاتی یافت می‌شود که می‌تواند حاصل شباهت‌ها و مشترکات روحی انسان‌ها با هم باشد و نه با ملازمه ثمره اخذ و اقتباس ادبی ملّت‌ها از یکدیگر، معارف دینی و تجربه‌های آیینی و روحی و عرفانی از این قسم مشترکات است.

از نمونه‌های شعری که از دو شاعر یعنی *ویلیام بلیک* شاعر، عارف و نقاش بزرگ قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم انگلستان و *جبران خلیل جبران* شاعر، عارف و نقاش قرن بیستم لبنان برمی‌آید که هر دو سراینده از صنعت‌گری و دشوارنویسی پرهیز داشته‌اند و هرچند سروده‌های بلیک به انگلیسی است و *جبران* به عربی ولی هر دو دارای سبکی روان هستند. با این وصف چنین به گمان می‌رسد سوژه‌های سروده‌های *جبران* برای ما ممکن است در پاره‌ای موارد زودیاب‌تر و دلپذیرتر به نظر آیند؛ ولی به هر حال از آنجا که هر دو شاعر در زمره شاعران بزرگ انسانی، اخلاقی و عرفانی به حساب‌اند، سروده‌هایشان هم‌چنان در ادبیات انگلیسی و عربی از جایگاه والایی برخوردار مانده است.

بیان مسأله

منظور از شعر تأملی شعری است که از ژرفاندیشی انسان درباره حیات، طبیعت و متافیزیک پدید می‌آید. تأمل در شعر دوران‌های مختلف کم و بیش مطرح بوده است ولی غلبه آن در دوره معاصر بسیار چشمگیر است و ژرف‌ترین تأملات را در قصاید شعرایمانند *بلیک* و *جبران* می‌توان دید، با توجه به اهمیت و تأثیر تأمل در آثار این دو

اندیشمند ژرف‌نگر، اینک سؤالات اصلی تحقیق را بیان می‌کنیم: ۱- میزان کاربرد عنصر اندیشه در شعر جبران و بلیک چه میزان است؟ ۲- اشعار تأملی جبران و بلیک چه موضوعاتی را در بر گرفته است؟ ۳- چه وجوه اشتراک و افتراقی از نظر اشعار تأملی بین این دو شاعر وجود دارد؟

فرضیه‌ها

- ۱- شعر قدیم به طور عموم ناظر بر مناسبات بوده و عنصر اندیشه در آن معمولاً کم‌رنگ است ولی در شعر شاعرانی چون بلیک و جبران ژرف‌نویسی در مسائل بنیادی انسان و هستی مطمح نظر واقع شده است.
- ۲- طبیعت، حیات، معنویات و مسائل اجتماعی از زمینه‌های بارز انعکاس یافته در اشعار تأملی جبران و بلیک می‌باشد.
- ۳- اشعار تأملی بلیک بیش‌تر از جنس مسائل اجتماعی است، ولی اشعار جبران عطر معنویات را با خود دارد و هر دو شاعر به خوبی توانستند اندیشه و خیال را با هم درآمیزند.

اهمیت و ضرورت تحقیق

اهمیت و ضرورت چنین تحقیقاتی بر همگان روشن و آشکار است چراکه ما را در رسیدن به دیدگاهی جهان‌شمول و واحد و نزدیک‌شدن به فطرت الهی بشر یاری می‌دهد، این مقاله در حقیقت برای آگاهی ادب‌دوستان و پژوهشگران از جایگاه تأمل و ژرف‌اندیشی و کاربرد آن در شعر این دو شاعر گرانقدر می‌باشد چراکه شعر تأملی این دو شاعر شایستگی آن را دارد که هرچه بیش‌تر معرفی و مورد توجه و اهتمام قرار گرفته و در عرصه ادبیات تطبیقی با ارائه مصادیقی در خور، تبیین شود.

پیشینه و روش تحقیق

در خصوص ویلیام بلیک و جبران خلیل جبران به صورت مجزا آثاری نوشته شده است، اما با وجود این آثار، مقایسه اشعار تأملی این دو شاعر پرآوازه ادبیات معاصر،

رویکردی تازه است که در این مقاله مورد بررسی قرار خواهد گرفت و وجوه اشتراک و افتراق این دو شاعر بر اساس تطبیق مکتب آمریکایی انجام شده است. نظر به اینکه اشعار تأملی بلیک و جبران در این نوشتار در چهار رکن اصلی طبیعت، حیات انسانی، معنویات و مسائل اجتماعی مورد بررسی و کنکاش قرار گرفته است لذا وجوه اشتراک و افتراق هر دو شاعر را در هر رکن به شکل مجزا بیان می‌کنیم.

وجوه اشتراک و افتراق بلیک و جبران در جلوه‌های تأمل در طبیعت

هر دو شاعر از طبیعت به عنوان وسیله‌ای برای بیان اندیشه‌های ژرف خود استفاده می‌نمودند وجود عناصر مشترکی چون جنگل، رودخانه، تپه، ستاره و صبح در شعر هر دو شاعر دلدادگی آن دو را به طبیعت آشکار می‌سازد، این دو شاعر نه تنها طبیعت را دوست داشتند بلکه آن را تقدیس نیز می‌نمودند.

در واقع بلیک و جبران با صنعت ادبی تشخیص و با استعانت از عناصر موجود در طبیعت مثل جنگل و رودخانه و ... به طرح حقایق زندگی می‌پرداختند، حقایقی مثل دل‌نبستن به دنیا، عشق و وفاداری، شاد زیستن، به سان آب باصفا و بی‌آلایش بودن و دوری از کبر و ریا و غرور.

بلیک با نگاهی تخیلی به دنیای پیرامون خود می‌نگریست، نگاهی که مختص او بود، در حقیقت طبیعت در برابر دیدگانش در حکم خود طبیعت جلوه‌گری می‌نمود. او این دنیا را دنیای بینش و تخیل می‌دانست و معتقد بود که هر چه را به تصویر می‌کشد دیده است ولی هر کسی قادر به دیدن چیزهای که او می‌بیند نیست، از این منظر می‌توان به تفاوت اصلی نگاه دو شاعر به طبیعت پی برد؛ جبران با دید رومانتیکی خود با عطر گل‌ها به استحمام می‌پردازد و با هوله نور خورشید خود را خشک می‌کند ولی بلیک از گل رز به عنوان نمادی برای عشق و وفاداری بهره می‌جوید و خورشید را نمادی برای عدالت به شمار می‌آورد، در حقیقت طبیعت از دید جبران نه تنها موجودی زنده است بلکه اجزای بهم‌پیوسته و منظمی دارد. دریا روح دارد، خورشید قلب دارد، گل‌ها اشک می‌ریزند، پرندگان ناله سر می‌دهند، ابرها می‌نویسند و نسیم زینت‌بخش آب‌هاست لذا طبیعت در

دیدگاه جبران منشأ خیر و صفا و پاکی و زیبایی و آزادی و کمال است و از دید بلیک وسیله‌ای برای سرکوب شرّ و بدی است.

از نظر ادبی جبران بیش‌تر با تشخیص‌های گوناگون و تشبیه و استعاره به بیان افکار خود می‌پردازد، ولی بلیک علاوه بر این صنایع بیش‌تر از سمبل یا نماد برای بیان افکار خود استفاده می‌نماید.

جبران آن هنگام که صبحگاهان که در دشت و صحرا به گشت و گذار مشغول است، ناگاه جویباری را مشاهده می‌کند که به نغمه‌سرایی مشغول است و در نغمه‌سرایی خود پیام‌هایی را عرضه می‌کند. در نغمه‌های خود می‌گوید:

مَا الْحَيَاةُ بِالْهَنَا	إِنَّمَا الْعَيْشُ نَزْوَعٌ وَ مَرَام
مَا الْمَمَاتُ بِالْفَنَاءِ	إِنَّمَا الْمَوْتُ قُنُوطٌ وَ سَقَام
مَا الْحَكِيمُ بِالْكَلامِ	بَلْ بِسِرٍّ يَنْطَوِي تَحْتَ الْكَلَامِ
مَا الْعَظِيمُ بِالْمَقَامِ	إِنَّمَا الْمَجْدُ لِمَنْ يَأْبَى الْمَقَامِ
مَا النَّبِيلُ بِالْجُدُودِ	كَمْ نَبِيلٍ كَانَ مِنْ قَتْلَى الْجُدُودِ
مَا الدَّلِيلُ بِالْقِيُودِ	قَدْ يَكُونُ الْقَيْدُ أَسْنَى مِنْ عُقُودِ

(جبران، بی‌تا: ۳۵)

مفاهیمی که شاعر از زبان جویبار بازگو می‌کند در حقیقت تأملات وی در طبیعت، حیات، معنویات و مسائل اجتماعی است. دلیل اینکه ما این قصیده را در بحث تأمل در طبیعت آوردیم، این است که شاعر با تأمل در طبیعت، جویبار را به عنوان یک عنصر زنده و حساس انتخاب کرده و به وسیله آن به طرح حقایق پرداخته است. او می‌گوید: در حقیقت زندگی با آرامش همراه نیست، چون زندگی یعنی رفتن، مرگ رنج و تعب نیست، بلکه نومیدی و بیماری است. حکیم کسی نیست که نسبت به کلام آگاهی داشته باشد بلکه حکیم کسی است که نسبت به راز و رمزی که در زیر نقاب کلام است، آگاه باشد؛ بزرگواری به مقام ظاهری نیست بلکه بزرگواری واقعی از آن کسی است که او در راه ماندن و بی‌حرکت بودن و از زنگ زدن در زیر چتر عافیت‌طلبی خودداری کند. شرافت شخص به نیاکان او نیست؛ چه بسا شرافتمندی که خود قربانی گذشتگان خود شود. دلیل کسی نیست که در بند باشد چه بسا قید و بند برتر از زیورآلات باشد،

نعمت‌ها فقط با ثواب به دست نمی‌آیند بلکه رسیدن به بهشت فقط با قلب سلیم ممکن است. جهنم فقط این نیست که انسان عذاب ببیند بلکه قلبی که از حقیقت به دور است تمام جهنم است. توانگری فقط به پول داشتن نیست بلکه چه بسا شخص آواره‌ای با داشتن غنای درونی توانگرترین انسان‌ها باشد. تنگدستی به حقیربودن در دنیا نیست چون ثروت دنیا شامل خوردنی و پوشیدنی است. زیبایی به چهره ظاهری نیست بلکه زیبایی واقعی پرتوی از دل است. کمال فقط در بیگناهی نیست و چه بسا در بعضی از گناهان فضیلت باشد.

بلیک در بعضی از اشعارش که همراه با تشخیص است نشان می‌دهد که طبیعت نقش مهمی در زندگی انسان دارد و جزئی از انسان است:

اشعاری مانند To summer (به تابستان)، To spring (به بهار)، To winter (به زمستان)، To autumn (به پاییز)، To morning (به صبح)، To the evening star (به ستاره‌های شبانگاهی) نشان‌دهنده نقش بارز خیال در اشعار تأملی بلیک است و اینکه ایماژ و تصویری که بلیک از طبیعت دارد چگونه است؛ مثلاً می‌گوید:

The hills tell each other, and the listening valleys hear

تپه‌ها به یکدیگر می‌گویند و زنبیل‌ها گوش به زنگ می‌شنوند.

(صبری، ۱۹۵۶: ۶۱)

و خطاب به تابستان می‌گوید:

O summer, with joy the ruddy limbs and flourishing hair
Sit down and in our mossy valleys, on
Some bank beside a river clear, throw thy
Silk draperies off, and rush into the stream:
Our valise love the summer in his pride

ای تابستان سرخوش بهره‌ور از شاخه‌های سرخ‌فام و سرشاخه‌های زیبا
فرود آی و لختی بیاسای، و در این زنبیل‌های خزه‌گرفته، و بر جایی از ساحل این رود
زالال، شاخ و برگ ابریشم‌فام خویش را فرو نه
و جویباران را نیز به شتاب در آغوش گیر، زنبیل‌های ما عاشق تابستان‌های‌اند،
تابستان‌های پر غرور.

(صبری، ۱۹۵۶: ۶۲)

آرایه‌های ادبی و صنایع ادبی چون استعاره، توریه، التفات، تشخیص، آشنایی‌زدایی و سمبل (سیمبل) در اشعار تأملی بلیک به‌ویژه در نگاه او به طبیعت موج می‌زند:

استعاره و آرایه التفات در شعر گل آفتابگردان

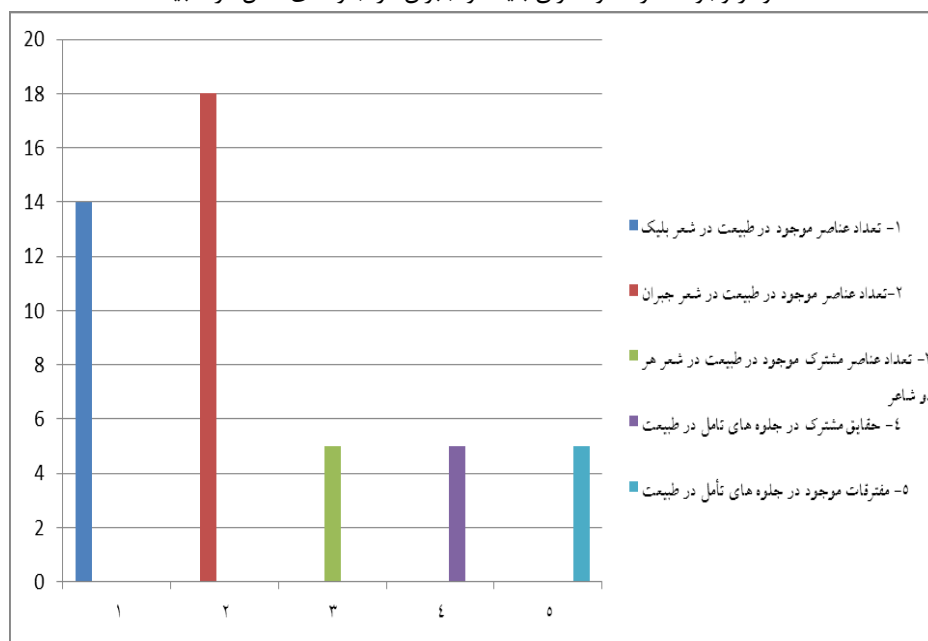
Ah, sun-flower! Weary of time
Who counts the steps of the sun
Seeking after that sweet golden dime
Where my sun- flower wishes to go

هان! ای گل آفتابگردانِ زمانِ فرسود، ای که قدم‌های خورشید را
می‌شماری (منتظرش هستی)

در جست‌وجوی آن سکه زرین چشم‌نوازا! به سمت و سویی که گل آفتابگردان من
چهره‌اش را می‌چرخاند.

(بلیک، بی تا: ۳۵)

نمودار وجوه اشتراک و افتراق بلیک و جبران در جلوه‌های تأمل در طبیعت



وجوه اشتراک و افتراق بلیک و جبران در جلوه‌های تأمل در حیات

جبران زندگی انسان را جدای از جزیره‌ها می‌داند، زیرا وجود آدمی، خود جزیره‌ای است که در آن انواع و اقسام اسرار و مجهولات نهفته است. او عالمی پیچیده‌تر و با عظمت‌تر از عالم درون انسان نمی‌بیند، انسان را عالم اکبر می‌داند و نفس او را به سان رد پای می‌داند که همه چیز را در خود جای داده است. بلیک نیز معتقد است سرای آخرت بی‌نهایت و ابدی است در حالی که این دنیا یعنی دنیای ماده، محدود و موقتی است. در آن دنیای ابدی حقایق ماندگار از هر پدیده‌ای که ما سایه آن را در دنیای طبیعی می‌بینم وجود دارد.

آن دو مرگ را شروع زندگی مجرد که برای معتقدان به ماورای طبیعت یک پیروزی و برای ماده‌گرایان پایان زندگی است می‌دانند، در حقیقت مرگ از هر دو شاعر پایان انسان زمینی است که برای انسان آسمانی مرگ آغازی است که به حیات جاویدان تعبیر می‌شود.

بلیک مرگ انسان را زمانی می‌داند که عشق از انسان جدا شود و از دید جبران مرگ نومیدی و یأس از زندگی است، بلیک آینده را پیامبرانه می‌بیند که زمین از خواب گران خویش برمی‌خیزد و به جست‌وجوی پروردگار مهربانش می‌پردازد ولی جبران معتقد است آنگاه که جسم فانی شد روح جایگاهی برای جسم دیگر خواهد داشت.

در قصیده «منثور الوحده والانفراد» بینش خود را نسبت به جهان و زندگی این چنین بیان می‌دارد:

الْحَيَاةُ جَزِيرَةٌ فِي بَحْرِ مِنَ الْوَحْدَةِ وَالْإِنْفِرَادِ
 الْحَيَاةُ جَزِيرَةٌ صُخُورُهَا الْإِمَانِيُّ وَأَشْجَارُهَا الْأَحْلَامُ
 وَأَزْهَارُهَا الْوَحْشَةُ
 وَيَنَابِيعُهَا التَّعَطُّشُ
 حَيَاتُكَ يَا أَخِي جَزِيرَةٌ مُنْفَصِلَةٌ عَنِ جَمِيعِ الْجُزُرِ وَالْأَقَالِيمِ
 وَمَهْمَا سِرَتْ فِي الْمَوَاكِبِ وَالزَّوَارِقِ إِلَى الشَّوْاطِئِ الْأُخْرَى
 وَمَهْمَا بَلَغَ شَوَاطِئَكَ مِنَ الْأَسَاطِيلِ وَالْعِمَارَاتِ
 فَأَنْتَ، أَنْتَ الْجَزِيرَةُ الْمُنْفَرِدَةُ بِالْأَمَامِ

المُسْتَوْحَدَةُ بِأَفْرَاحِهَا، البَعِيدَةُ بِحَنِينِهَا، المَجْهُولَةُ
بأسرارها وَخَفَايَها

(جبران، بی تا: ۵۳)

چنانچه مشاهده می شود حیات انسانی بسیار پیچیده و پر از معماست و با کنایه های فراوان از سوی شاعر بیان گشته است. تشبیه صخره ها به آرزو، درختان به رؤیاها، گل ها به وحشت و چشمه هایش به تنگی، همه بیان سمبلیک و از پنهانی های ضمیر شاعر حکایت می کند.

او زندگی انسان را جدای از جزیره ها می داند، زیرا وجود آدمی، خود جزیره ای است که در آن انواع و اقسام اسرار و مجهولات نهفته است. او عالمی پیچیده تر و با عظمت تر از عالم درون انسان نمی بیند. انسان را عالم اکبر می داند و نفس او را به سان دریایی می داند که همه چیز را در خود جای داده است.

بلیک زیبایی حیات پس از مرگ را اینگونه به تصویر می کشد:

In futurity
I prophetic see
That the earth from the sleep (grave the sentence deep)
Shall arise and seek
For her maker meek:
And the desert wild
Become a garden mild
In the southern clime
Where the summers prime
Never fades away
Lovely lyca lay

آینده را پیامبرانه می بینم، که زمین از خواب گران خویش برمی خیزد،

و به جست و جوی پروردگار مهربانش می پردازد،

و دشت های وحشی به سبزه زاری دلنشین بدل می شود،

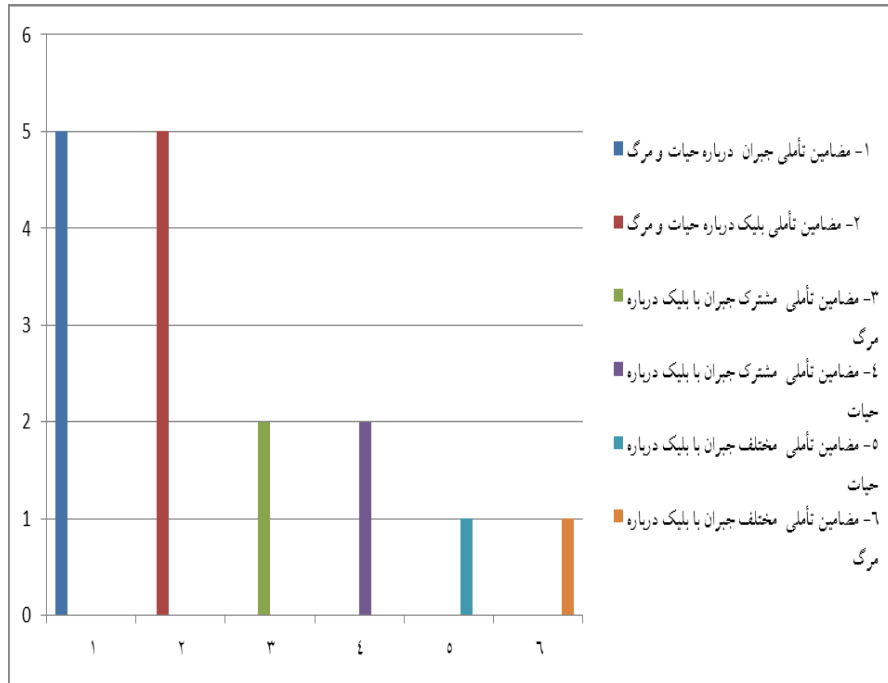
و در آب و هوای جنوبی،

جایی که تابستان ها در آن با اوج شکوه کاستی ناپذیر خود دست می یابند،

لایکای زیبا به آسایش خواهد پرداخت.

(بلیک، بی تا: ۸۳)

نمودار وجوه اشتراک و افتراق بلیک و جبران در جلوه‌های تأمل در حیات



وجوه اشتراک و افتراق بلیک و جبران در جلوه‌های تأمل در معنویات

"معنویات" عنوان بسیار گسترده‌ای است که می‌تواند همه موضوعات ماورای ماده را در بر گیرد؛ حتی شامل بعضی از مسائل اجتماعی و مسائل مربوط به حیات شود. از این رو منظور ما از مشارکات معنوی دو شاعر موضوعاتی مثل حقیقت، سعادت، خیر و شر، محبت و سیر در دنیای روحانی و معنوی می‌باشد. هر دو شاعر معتقدند که جهان هستی، تسلیم یک منطق است و به سوی غرضی در حرکت است و به طور اتفاقی به حرکت در نیامده است. در حقیقت زندگی دنیایی وسیله‌ای است برای ترقی و تعالی روح؛ ارزش انسانی چیزی جز عشق و محبت نیست. همان عشقی که از دید بلیک برای خوشی خودش در تلاش نیست و برای خودش هم اهمیتی قائل نیست ولی به دیگری آسایش خودش را می‌دهد و در جهنم نومیدی و یأس، بهشتی بر پا می‌سازد این عشق همان عشقی است که جبران آن را مانند شراب در جام می‌داند، شرابی که آب از آن جدا نشده است و نفس‌های شاربان از آن مخفی نخواهد بود. این عقیده چیزی جز ارزش

واقعی انسان نیست که این ارزش همان عشق و محبت است که این دو شاعر آن را می‌سرودند.

معنویات زمینه بسیار مساعدی برای تأملات هر شاعری است و بدون تردید شخصیتی معنوی مانند جبران خلیل که در همه زمینه‌ها تأمل کرده است، مهم‌ترین زمینه تأملات او معنویات است. می‌توان گفت جبران خلیل جبران مرد ژرف‌اندیشی و معنویت است، چراکه او با معنویت خود به اوج پاکی‌ها دست یافت، به طوری که روح برتر انسان‌انطور که هست، نزد او جلوه‌گری نمود؛ در واقع شریعت‌های حقیقی خداوند در لباسی نورانی برای او مجسم و منعکس شد، از دیگر سوی معنویات نزد ویلیام بلیک تحت تأثیر فضای سیاسی و اجتماعی رنگ مردمی به خود می‌گیرد. درست است که او به مسائل معنوی مثل عشق، محبت، وحدت و اتحاد انسان‌ها، مخالفت با نژادپرستی، ریا و وحدانیت خدا اشاره می‌کند ولی در تمامی این موارد رد پایی از مبارزه علیه ظلم و حمایت از مستضعفین را می‌توان مشاهده نمود.

جبران معتقد است برای رسیدن به هدف نهایی و وصال محبوب، اظهار عجز و ناله و بی‌تابی روا نیست، باید خون دل خورد و دم نزد. در قصیده «بالأمس» چنین می‌گوید:

كَمْ سَهْرَتُ اللَّيْلِ، وَالشَّوْقُ مَعِي	سَاهِرٌ، أَرْقَبُهُ كَيْ لَا أُنَامُ
وَخِيَالُ الْوَجْدِ يَحْمِي مَضْجَعِي	قَائِلًا: لَا تَدْنُ! فَالْتَّوَمُ حَرَامُ
وَسَقَامِي هَامِسٌ فِي مَسْمَعِي:	مَنْ يُرِيدُ الْوَصْلَ لَا يَشْكُو السَّقَامُ
تلك أَيَّامٌ تَقْضَتْ فَأَبْشِرِي	يا عُيُونِي، بَلِّقَا طَيْفَ الْكَرِي
وَاحْذَرِي يا نَفْسُ، أَلَّا تَدُكَّرِي	ذَلِكِ الْعَهْدَ وَمَا فِيهِ جَرِي

(همان: ۶۹-۶۸)

شاعر در این قصیده به بیان شب‌بیداری‌های خود که همراه بوده است با شوق و دل‌مشغولی‌هایش می‌پردازد. زمانی که خیال وجد و شوق خواب را بر او حرام کرده بود و ناراحتی‌ها در گوش دل او این حقیقت را زمزمه می‌کردند که هر کس وصال خواهد از ضعف و سستی و درد و رنج، شکوه نخواهد کرد. هر کس به وصل می‌اندیشد باید در این راه، دردها را به جان خریده و شکیبایی ورزد. سپس به یاد دوران نوجوانی می‌افتد و خطاب به چشم‌هایش می‌گوید که دیگر زمان شب‌بیداری‌ها گذشته و به نفس خود

می‌گوید بر حذر باش از اینکه دیگر فکر آن دوران‌ها و اتفاقاتش را به مخیله خویش راه دهی.

جبران خلیل در قصیده منشور «رحماک یا نفس رحماک» چنین می‌گوید:

حَتَّىٰ مَ تَنْوَحِينَ يَا نَفْسِي وَاَنْتِ عَالِمَةٌ بِضَعْفِي
 اَلِي مَتِي تَضْجِئِينَ وَّلَيْسَ لَدِي سِوَى كَلَامِ بَشَرِيٍّ اَصَوَّرُ بِهِ اَحْلَامَكَ؟
 اَنْتِ يَا نَفْسُ غَنِيَةٌ بِحِكْمَتِكَ، وَهَذَا الْجَسَدُ فَقِيرٌ بِسَلِيْقَتِهِ
 فَلَا اَنْتِ تَتَّسَاهِلِينَ وَلَا هُوَ يَتَّبِعُ، وَهَذَا هُوَ اَقْصَى الشَّقَاءِ
 رُحْمَاكِ يَا نَفْسُ رُحْمَاكِ

در این قصیده شاعر نفس خود را مخاطب قرار داده و او را به شکیبایی دعوت می‌کند. به او می‌گوید تا کی ضجه و ناله می‌کنی در حالی که مرا جز زبانی انسانی نیست که با آن به بیان رؤیاهایت می‌پردازم. او نفس خویش را محکم و غنی و جسم خویش را فقیر می‌داند. به نفس خود می‌گوید: «ای نفس تو در ارشاد این جسم کوتاهی نمی‌کنی، این جسم است که از تو و حکمت‌هایت پیروی نمی‌کند و این نهایت بدبختی اوست.

أَبْرُ سَمْبِلِ جِسْمٍ وَ تَعْلِقَاتِ دُنْيَوِي وَ خورشيد، سَمْبِلِ اِنْوَارِ اَلْهِي يَا نُوْرَ مَسِيْحِ(ع):

My mother bore me in the southern wild
 And I am black , but o! my soul is white
 My mother taught me underneath a tree
 And sitting down before the heat of day,
 She took me on her lap and kissed me,
 And pointing to the east began to say:
 Look on the rising sun : there God does live
 And gives his light and gives his heat away
 And flowers and trees and beasts and men receive
 Comfort in morning joy in the noon day
 And we are put on earth a little space
 That we may learn to bear the beams of love
 And these black bodies and this sun- burnt face
 Is but a cloud , and like a shady grove
 Fore when our souls have learned the heat to bear
 The cloud will vanish we shall hear his voice
 Saying , come out from the grove my love and care
 And round my golden tent like lambs rejoice
 Thus did my mother say and kissed me

And thus I say to little English boy
When I from black and he from white cloud free
And round the tent of God like lambs we joy
I'll shade him from the heat till he can bear
To lean in joy upon our fathers knee
And then I'll stand and struck his silver hair
And be like him and he will then love me

مادرم مرا در بخشی از جنوب وحشی به دنیا آورد، و من سیاهم، اما روحم سپید است!

او زیر یک درخت به من آموخت آن گاه که به خاطر گرمای هوا زیر سایه درختی (کنار هم) نشسته بودیم

او مرا بر روی زانوهای خود نشانید و بوسید، سپس به خورشید اشاره کرد و گفت:
نگاه کن به خورشید که دارد بالا می‌رود، خدا آنجاست، و نور و گرمای خود را همه جا پخش می‌کند

و گل‌ها و درختان و حیوانات و انسان‌ها از آن بهره‌مند می‌شوند، آرامش در صبح و شادی در نیمروز

و ما در جای کوچکی، روی زمین، نهاده شده‌ایم، تا شاید فرا گیریم که چگونه پرتوهای عشق را پذیرا شویم

و این بدن‌های سیاه و این خورشید چهره برافروخته سیاه فام، چیزی نیستند جز ابری متراکم و جنگل مانندی پر درخت،

بنابراین هنگامی که روح‌های ما یاد گرفتند که چگونه گرمای (خورشید) را برتابند، آن ابر ناپدید و محو می‌شود و ما صدای او را (خداوند/ مسیح) خواهیم شنید که می‌گوید:

عشق من! از آن جنگل‌زار بیرون بیا و مراقب باش، و دور چادر طلایی من مانند بره‌ها ذوق کن

باری مادرم چنین گفت و مرا بوسید، و من به پسر کوچک انگلیسی همین را خواهم گفت:

آن هنگام که من از ابر سیاه و او از ابر سفید رهایی یابد، و به دور چادر خدا مانند بره‌ها لذت ببریم

من برای او به خاطر گرما سایه (سایه‌بانی) خواهم شد تا (گرما را) بتواند تاب آورد،

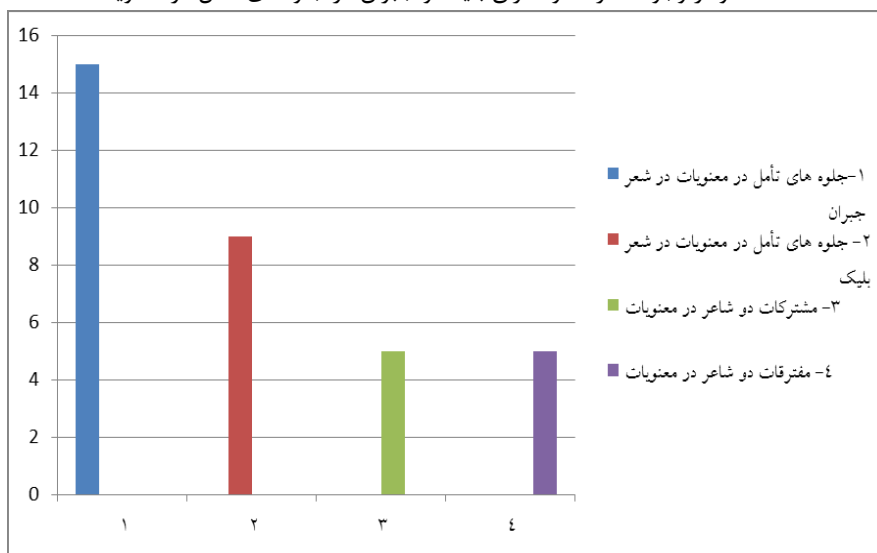
و بعد، خواهیم ایستاد و موهای نقره‌ای او را نوازش خواهیم کرد، و مانند او می‌شوم و پس از آن او مرا دوست خواهد داشت.

(بلیک، بی تا: ۱۱۶)

در این شعر ابر سمبل جسم و تعلقات جسمانی، و خورشید و شرق سمبل خداست که نور و گرما می‌دهد و به همه چیز زندگی می‌بخشد. بلیک از پرتو عشق نیز می‌گوید، گویی عشق را نیز همچون خورشیدی می‌داند که باید خود را در معرض پرتو تابناک آن قرار داد. بلیک اینگونه بینش عرفانی خود را در دور کردن جسم و تعلقات مادی بیان کرده است و این بدن‌های سیاه و چهره آفتاب‌سوخته چیزی نیست جز یک ابر و مانند یک جنگل پر سایه.

بنابراین هنگامی که روح‌های ما یاد گرفتند که چگونه گرمای خورشید الهی را تحمل کنند آن ابر ناپدید و محو می‌شود. «عشق من، از آن جنگل بیرون بیا و مراقب باش و دور چادر طلایی من مانند بره‌ها ذوق کن»؛ در اینجا عشق بین انسان و خدا با کم‌رنگ شدن توجه به جسم جلوه‌گر می‌شود و بارهایی از جسم و تعلقات آن، می‌توان به قرب الهی نائل شد: «آن هنگام که من از ابر سیاه و او از ابر سفید رهایی یابد، و به دور چادر خدا مانند بره‌ها لذت بریم» (عاشور، ۱۹۷۸: ۳۹).

نمودار وجوه اشتراک و افتراق بلیک و جبران در جلوه‌های تأمل در معنویات



وجوه اشتراک و افتراق بلیک و جبران در جلوه‌های تأمل در مسائل اجتماعی

واژه تأمل و ژرفاندیشی و شعر تأملی وقتی به گوش می‌رسد شنونده بیش‌تر به فکر تأمل در حیات انسانی و مرگ و زندگی و مسائل معنوی و تأمل در طبیعت می‌افتد و کم‌تر تأمل در مسائل اجتماعی به ذهن خطور می‌کند. شاید گمان رود که مسائل اجتماعی با تنوع و گوناگونی خود ساده و نزدیک به ذهن هستند و نیازی به ژرفاندیشی ندارد، اما چیزی که در آن تردید روا نیست این است که بلیک و جبران هر چیزی را موضوع ژرفاندیشی خود قرار می‌دادند.

موضوعات اجتماعی مشابه که در شعر این دو شاعر معاصر مورد ژرفاندیشی واقع شده‌اند فراوان است که بعضی از آن‌ها عبارت‌اند از فقر و توانگری، آزادی، حقوق اجتماعی انسان‌ها، مبارزه و ظلم‌ستیزی، مراتب اجتماعی، تحقیر و تعظیم. به طور مثال آنجا که بلیک در غم دیگران سکوت نمی‌کند و به دنبال آسایش انسان‌هاست. جبران نیز انسان‌ها را روح واحدی می‌داند که با هم برابر و مشابه‌اند. در واقع آن دو علیه سلطه‌های جبار نغمه‌سرایی می‌کردند و شرنگ غضبشان را بر قوانین پوسیده رایج زمانه جاری می‌ساختند.

به نظر می‌رسد جبران خلیل جبران به عنوان شاعر و نویسنده و هنرمندی درون‌گرا، با گرایش‌های رومانتیکی، همواره در عزلت به سر برده و نسبت به زندگی اجتماعی بی‌توجه و روی‌گردان باشد.

ولی با دقت نظر در زندگی و آثار او درمی‌یابیم با اینکه او با عامه مردم نیست و در فضای دیگری سیر می‌کند، ولی با مردم زندگی می‌کند و مسائل جامعه را خوب درک کرده و با تمام وجود مشکلات و مسائل اجتماعی را احساس می‌کند، نه تنها نسبت به مسائل اجتماعی بی‌توجه نیست بلکه به سادگی از کنار آن‌ها نگذشته بلکه به اظهار نظر می‌پردازد. با این وجود نمی‌توان او را شاعری اجتماعی به شمار آورد زیرا مطابق عرف کسی را شاعر اجتماعی قلمداد می‌کنند که بیش‌تر با مناسبات شعر سراید. از سوی دیگر بلیک با وجود فضای سیاسی و اجتماعی دوران خود تفکرات ناب خود را به وسیله سمبل‌های خاصی که مرموز و اسرارآمیز هم هست مطرح می‌کرد چراکه به هیچ وجه نمی‌توانست در آن شرایط زمانی و مکانی آنچه را که می‌خواهد بگوید و بسراید مانند

"کرم" که سمبل شخصیت انگلی و بیکاره و یا "بیر" نمایانگر فردیت و خودخواهی. بلیک علاوه بر سمبل از تمثیل نیز برای بیان مسائل اجتماعی نیز استفاده می‌نمود، بنابراین می‌توان گفت که ویلیام بلیک مرد ژرفاندیش در مسائل اجتماعی بود.

جبران نمونه عالی انسانیت و هوشمندی کامل و علم و معرفت و ترقی را در گرو آزادگی می‌داند. در اشعار او "توکا" که پرنده‌ای خوش‌آواز و بزرگ‌تر از گنجشک است به عنوان رمز آزادی معرفی شده است و شاعر آرزو می‌کند که ای کاش مانند آن پرنده بود:

أَيُّهَا الشُّحُرورُ غَرِّدْ	فَالغِنَا سِرُّ الوُجُودِ
لَيْتَنِي مِثْلَكَ حُرٌّ	مِنْ سُجُونٍ وَ قَيْودِ
لَيْتَنِي مِثْلَكَ رُوحاً	فِي فِضَا الوَادِي أَطِيرُ
أَشْرَبُ النُّورَ مُدَاماً	فِي كُوؤُسٍ مِنْ أَثِيرُ
لَيْتَنِي مِثْلَكَ طَهْراً	وَاقْتِناعاً وَرِضَی

(جبران، بی‌تا: ۸۷)

قصیده زیبای «توکا» در شش بخش تنظیم شده که شامل دوازده بیت است. شاعر در هر بخش صفتی از صفات شحرور را برای خود آرزو می‌کند که اصل همه آن‌ها همان آزادگی است. بیش‌تر مضامینی که در این قصیده آمده است در قصاید دیگر از جمله قصیده «المواكب» و در بعضی از مقالات به کار رفته است، ولی در اینجا همان حقایق در قالبی بدیع و زیبا عرضه شده است.

صفتی که شاعر با ژرفاندیشی در شحرور مشاهده می‌کند و برای خود آرزو می‌کند، عبارت‌اند از آزادی از قید و بند زندان، پاکی، قناعت، خرسندی، روی‌گردانی از آنچه پیش می‌آید، غفلت از آنچه سپری گشته است، ظرافت، زیبایی، نورانیت، و اندیشمندبودن؛ همان‌طور که در ابتدای کلام از پرنده می‌خواهد که آواز بخواند، در پایان هم از او می‌خواهد نغمه‌سرایي کند و با آن، غم و اندوه او را از بین ببرد. در صدای پرنده، صدایی نهفته است که حقایقی را به او الهام می‌کند.

بنابراین بعضی از سمبل‌های بلیک را می‌توان از دید اجتماعی بررسی کرد چراکه این سمبل‌ها به لحاظ اجتماعی بر طبقات مختلف و افراد خاصی دلالت داشتند، مثل آن کرمی که سمبل شخصیت انگلی و بیکاره است و سرانجام بریده می‌شود:

Let the priests of the raven of dawn,

No longer in deadly black, with hoarse

Note curse the sons of joy

بگذار کشیشان سیه‌جامه به زاغان بامدادی ما ... دیگر با صدای دو رگه خویش دیگر
پسران شور و شغف را مورد لعن و طعن خود قرار ندهند.

(بلیک، بی تا: ۲۵)

یا مثل ببر که نمایانگر فردیت و خودخواهی است:

Tiger, Tiger, burning bright

In the forests of the night

What immortal hand or eye

Could frame thy fearful symmetry?

In what distant deeps or skies

Burnt the fire of thine eyes

On what wings dare he aspire?

What the hand, dare seize the fire

When the stars threw down their spears

And watered heaven with their tears

Did he smile his work to see?

Did he who made the lamb make thee?

ای ببر! ای ببر درخشان و پرفروز، در جنگل‌های شب، کدام دست یا چشم ابدی
می‌توانست ظاهر پر عظمت و وحشتناک تو را در قالب آورد؟

در کدام اعماق دوردست یا آسمان‌ها، آتش چشمان تو را شعله‌ور ساخت؟

روی کدام بال، او جرأت می‌کند که اوج بگیرد؟

کدام دست یارای آن آتش را دارد؟

هنگامی که ستارگان نیزه‌های خود را به زیر (خیمه آسمان) پرتاب می‌کردند،

و یا بهشت را با اشک‌های خود سیراب نمودند، آیا او بخاطر دیدن صننیش (خلقتش)

لبخند زد؟

آیا همان که بره را آفرید، تو را آفرید؟

(بلیک، بی تا: ۴۲)

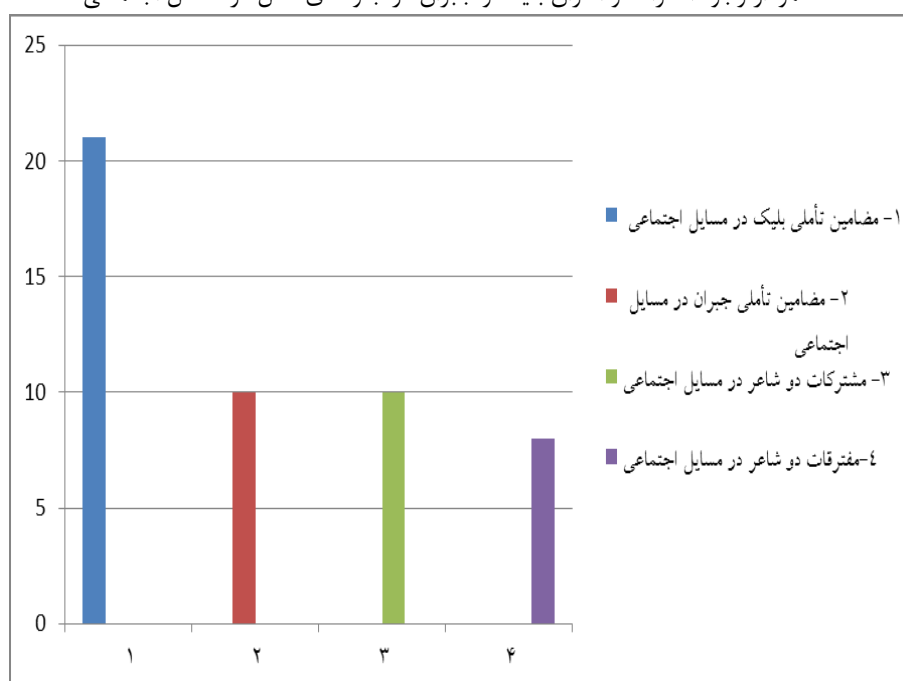
درباره این شعر و اینکه ببر سمبل چیست، نظریه‌های گوناگون وجود دارد؛ دسته‌ای

بر این عقیده‌اند که این شعر معنی قابل انتقالی دارد و نمی‌توان آن را دقیق عنوان کرد.

دسته دیگر می‌گویند ببر سمبل انسان انتزاعی است، محصول معصومیت فردی و

غیرحقیقی است که لا جرم مخالف معصومیت حقیقی می‌شود، بره و ببر در تضاد با یکدیگرند، بره نماد ایثار و معصومیت و ببر نمایانگر فردیت و خودخواهی است، بلیک این خودخواهی را در قدرت حیوان نشان می‌دهد (صبری، ۱۹۵۶م: ۳۴).

نمودار وجوه اشتراک و افتراق بلیک و جبران در جلوه‌های تأمل در مسائل اجتماعی



نتیجه بحث

در حقیقت عناصر سه‌گانه شعر خیال، اندیشه و عاطفه مدام و پیوسته در اشعار تأملی جبران و بلیک به ملاقات همدیگر می‌روند ولی آنچه که در اشعار این دو شاعر بلندآوازه جهان به وفور جلوه‌گری می‌نماید اندیشه است؛ اندیشه‌ای که با بال خیال در آسمان پهناور شعر و ادب جلوه‌گری می‌نماید. خیال و اندیشه نزد بلیک و جبران، به چنان درجات والایی دست می‌یابد که گویی دیگر نیروی هنری یا حتی انسانی نیست. از ویژگی‌های مشترک اشعار تأملی جبران و بلیک این است که آن دو از قید و بندهای باورهای سنتی و دینی که دور از اندیشه می‌باشد فاصله می‌گیرند، در حقیقت

این ویژگی بیان می‌کند که انسان توانایی این را دارد که خود مستقیماً با خدا ارتباط برقرار کند.

از ویژگی‌های شاخص بلیک قرینه‌سازی و جمع اضداد است، چراکه بلیک در دو مجموعه شعر خود به انسان پیش از آلوده‌شدن یا به نوعی به انسان پیش از سقوط اشاره دارد و کل شعرهای آن مجموعه از صفا، راستی و درستی انسان‌ها به‌ویژه کودک سخن می‌گوید و در مجموعه دیگر، آمیختگی با جهان مادی و تجربه کردن است و در آن مجموعه شعر، انسانی را به تصویر می‌کشد که کاملاً با جهان مادی درآمیخته است. جمع اضداد در اشعار بلیک کاملاً مشهود است، آمیختگی غم و شادی، مرگ و زندگی از مضامین شعری او می‌باشد. بسیاری از لغات و کلماتی که ما در آثار بلیک می‌بینیم آن صورت ظاهری است و مفهوم واقعی و باطنی را فقط بلیک‌شناس‌ها استخراج می‌کنند، چراکه بلیک مفاهیم شخصی خود را در آثارش لحاظ می‌کند بلیک در اشعار تأملی خود از زبان سمبلیک و رمزی و اسطوره‌ای استفاده می‌کرد. اگر به اسطوره با نگاهی خام بنگریم در کار بلیک ما این رگه‌ها را فراوان می‌بینیم؛ بلیک با این عقیده که هنر آموختنی است، مخالف بود و معتقد بود هنر الهام است و جز با الهام رخ نمی‌دهد.

در خصوص شاعر، نویسنده و نقاش پرآوازه لبنانی جبران خلیل جبران می‌توان به این نتیجه رسید که او تحت تأثیر ویلیام بلیک پیشوای جنبش رمانتیسم در ادبیات انگلیسی بوده است. تأثیر بلیک بر جبران را می‌توان در قصیده بلند «المواکب» یافت. جبران در بیش‌تر اشعارش به تحریک احساسات انسانی می‌پردازد و کم‌تر به استدلال به معنای منطقی، فلسفی آن توجه دارد. اگرچه او رمانتیک است اما از شاگردان رمانتیک اروپایی نیست؛ طبع او تابع قواعد آن نیست، چون مکتب مهجری که او رئیس آن بود، نسبت به قواعد دشمنی داشت. رمانتیسم جبرانی، بافت ویژه‌ای است که تار و پودش در شرق بافته شده است. از نمونه‌های شعری که از دو شاعر یادشده آورده‌ایم بر می‌آید که در اشعار تأملی بلیک مسائل اجتماعی و در اشعار تأملی جبران مسائل معنوی به صورت شاخصی جلوه‌گری می‌نماید.

كتابنامه

قرآن كريم.

جبر، جميل. ١٩٨١م، **جبران خليل في حياته العاصفة**، بيروت: مؤسسة نوفل.

جبران، جبران خليل. بي تا، **المجموعة الكاملة**، بيروت: دار الجيل.

جبران، جبران خليل. ١٩٨٧م، **البدائع والطرائف**، دراسة وتحليل نازك سابابارد، الطبعة الثانية، دمشق: طلاس.

منابع لاتين

Ackroyd, Peter. 1995, **Blake**, First Published in Great Britain by Sinclair Stevenson.

Ashour, Radwa. 1978, **Gibran and Blake**, Cairo university: Arab republic of Egypt

Blake, William. **Song of innocence and of experience with an introduction and commentary by Geoffrey Keynes**, Oxford university press.

Blake, William. 1971, **The Poems of William Blake**, edited by W.H. Stevenson, London, longman edition.

Blake, William. 1995, **The works of William Blake**, the Wordsworth poetry library.

Blake, William. **The marriage of heaven and hell with an introduction and commentary by Geoffrey Keynes**, Oxford university press.

Blake, William. 1994, **William Blake**, edited by Michael mason, Oxford poetry library.